

## روایات تفسیری امام جواد (ع)

مرضیه محمدزاده\*

### چکیده

عصر امامت امام جواد<sup>(ع)</sup>، زمان اوج‌گیری نقل حدیث در باره تفسیر می‌باشد. در آن عصر تفسیر قرآن از علوم رایج به شمار می‌آمد. پاره‌ای از احادیث منقول از امام جواد<sup>(ع)</sup>، احادیث تفسیری است. این احادیث بیشتر صبغه فقهی و کلامی دارند و گاه متضمن تأویل برخی از آیات اند. درباره مسائل اعتقادی نظیر توحید، صفات خدا، نبوت و امامت نیز احادیثی از آن حضرت روایت شده است. خود آن حضرت نیز درباره تفسیر، شهرت به سزایی داشت. در این مقاله می‌کوشیم روایات تفسیری آن حضرت را مورد بررسی قرار دهیم.

کلید واژه‌ها: قرآن، تفسیر، روایت، امام جواد<sup>(ع)</sup>

### مقدمه

محمد بن علی، امام جواد<sup>(ع)</sup> امام نهم از امامان دوازده گانه و یکی از چهارده معصوم است. وی تنها فرزند امام رضا<sup>(ع)</sup> است<sup>۱</sup> که در روز دهم ماه رجب سال ۱۹۵ هجری در مدینه متولد

\* دکترای فیلولوژی، محقق و پژوهشگر.

شده است.<sup>۲</sup> کنیه اش أبو جعفر است و به دلیل اشتراک با کنیه امام محمد باقر<sup>(ع)</sup>، در منابع رجال و حدیث شیعه از وی با کنیه أبو جعفر ثانی یاد شده است.<sup>۳</sup> در منابع علاوه بر لقب مشهور جواد<sup>۴</sup> و تقی که به علت جود و بخشش و پارسایی و پرهیزکاری به آن شهرت داشت، القاب فراوان دیگری نیز به ایشان نسبت داده شده است؛ از جمله: زکی، مرتضی، قانع، رضی، مختار، متوکل، مرضی، متقی، منتجب، عالم ربانی و هادی.<sup>۵</sup>

مادر وی کنیزی از اهالی نوبه مراکش بود که در منابع با نام‌های گوناگون از او یاد شده است. شیخ مفید، کلینی، مسعودی و فضل بن حسن طبرسی از او با نام سُبیکه مشهور به خیزران، یاد کرده است.<sup>۶</sup>

دوران کودکی امام<sup>(ع)</sup> در مدینه و تحت تربیت پدر گرامی و مادر با فضیلتش گذشت. اگرچه کمتر از ویژگی‌های او در این زمان سخن به میان آمده، ولی از بررسی اخبار موجود چنین استنباط می‌شود که کودک فوق‌العاده‌ای بوده و با افراد هم سن و سالش قابل مقایسه نبوده است. رفتار، کردار و گفتارش شگفت‌انگیز بود. افکار عالمانه‌ای داشت. اکثراً به آسمان نگاه می‌کرد و پیوسته در اندیشه بود. امام رضا<sup>(ع)</sup> در تربیت وی نهایت کوشش را داشت و پیوسته سفارش او را به شیعیان و افراد خاندانش می‌نمود. او با مردم به نیکی معاشرت و به ایشان سلام می‌کرد.<sup>۷</sup> برای رفع گرفتاری‌های مردم نزد صاحبان مناصب شفاعت می‌کرد.<sup>۸</sup> از خطاها در می‌گذشت. برای اصحابش دعا می‌فرمود.<sup>۹</sup>

مردم به او احترام می‌گذاشتند و به ایشان علاقه‌مند بودند.<sup>۱۰</sup> هر روز به مسجد النبی<sup>(ص)</sup> می‌رفت و به پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> سلام می‌کرد و به خانه فاطمه<sup>(س)</sup> می‌رفت و نماز می‌خواند.<sup>۱۱</sup> امام<sup>(ع)</sup> علاقه شدیدی به نماز و دعا و به‌طور کلی عبادت داشت. از جمله نماز ویژه‌ای به آن حضرت منسوب است.<sup>۱۲</sup> علاقه وی به دعا و مناجات از حجم زیاد ادعیه‌ای که از او نقل شده هویدا است. یکی از کارهای امام<sup>(ع)</sup>، آشکار کردن احادیث اجداد طاهرینش بود که تا آن زمان مکتوم بود. به همین دلیل است که در کتب حدیث، بسیاری از احادیث سندش به امام جواد<sup>(ع)</sup> می‌رسد.<sup>۱۳</sup>

امام جواد<sup>(ع)</sup> پس از پدر کار هدایت مردم را دنبال کرد و پرچم اصلاحات را به دست گرفت. او تلاش کرد پیروان راستینش، اعمالشان با تفکر و عبادتشان با شناخت کامل باشد. او در هر فرصتی برای یارانش احادیثی را از قول اجداد طاهرینش مطرح می‌نمود

و با بیان احادیث و روایات و کلمات ارزنده‌ای که به مناسبت‌های مختلف اظهار می‌داشت، به آنان می‌آموخت که اکنون چه وظیفه‌ای برعهده دارند. او که محور همه تحولات زمان خود بود با پیام‌ها و دستورات سرّی و حتی رمزگونه، شاگردانش را به گونه‌ای تربیت کرد تا علیه ستمکاران مردم را بسیج نمایند.

امام (ع) رهبری توده‌ها و هدایت آن‌ها را با بیان احادیث و روایات و کلمات ارزنده‌ای که به مناسبت‌های مختلف بیان می‌فرمود، برعهده داشت. ایشان دو کار اساسی انجام داد: اول: استوار نمودن پایه‌های دین. دوم: زمینه‌سازی برای امامت حضرت مهدی (عج) در سنین خردسالی. یکی از کارهای درخشان او شرکت در جدل‌های علمی و احتجاجات و بحث‌های زمان بود. حتی در آن هنگام که حضرت کودکی نخواست و جوانی نوری بود، در برابر عالمان زمان می‌نشست و با ایشان به مباحثه و مجادله می‌پرداخت. محافلی را که حکومت در برپایی آن نقش داشت، در آشکار شدن فضل آن حضرت و در بلند آوازه شدن ایشان سهم بسیاری ایفا کرد.

دوران امامت حضرت جواد (ع) موقعیتی بود که امکان پاسخ‌گویی به مشکلات مردم وجود داشت و امام از این فرصت استفاده نمود به خصوص که بغداد مرکز تجمع عالمان مکاتب و ادیان گوناگون شده بود و شاید غیر از امام (ع) برای کسی دیگر، این اقدام به این صورت قابل اجرا نبود که جوابگوی سؤالات جامعه اسلامی باشد.

سرانجام در پنجم<sup>۱۴</sup> یا ششم<sup>۱۵</sup> ذیحجه و یا آخر ذیقعد<sup>۱۶</sup> سال ۲۲۰ هجری در بغداد درگذشت و در مقابر قریش که امروزه کاظمین نامیده می‌شود، پشت قبر جدش امام کاظم (ع) به خاک سپرده شد.<sup>۱۷</sup> بدین ترتیب عمر شریف آن حضرت ۲۵ سال و اندی بوده است؛ که هفت سال و اندی امامت پدرش را درک کرد و پس از شهادت پدرش در سال ۲۰۳ به مدت هفده سال امامت شیعیان را برعهده داشته است.

### تفسیر در عصر امام جواد (ع)

مردم در عصر امام در دانش تفسیر قرآن روش‌های گوناگونی را پیش گرفتند. تفسیر به حدیث، تفسیر به رأی و عقیده و تفسیر بر مبنای تورات و انجیل از جمله روش‌های مفسران بود. ابوبکر اصم - م. ۲۴۰ ق - معاصر امام جواد و امام هادی (ع) یکی از معروف‌ترین مفسران می‌باشد. در آن عصر قرآن خود مبنا و مأخذ و معیار همه دانش‌های زمان بود.

هرکس و پیرو هر مکتبی، عقاید خود را با قرآن البته با نظر و رأی خود تطبیق می‌کرد.

### روایات تفسیری امام جواد<sup>(ع)</sup>

تفسیر از لحاظ لغوی به معنای روشن کردن و آشکار ساختن است.<sup>۱۸</sup> در اصطلاح تفسیر، بیان معانی آیات قرآن و کشف مقصود حضرت حق است.<sup>۱۹</sup> در اینجا چند روایات تفسیری امام جواد<sup>(ع)</sup> را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

**أسماء و صفات الهی:** حدیث معانی أسماء الهیة از امام جواد<sup>(ع)</sup> یکی از احادیث بلند بجا مانده از آن حضرت است که مباحث نظری در کلام عرفان اسلامی از قبیل أسماء و صفات الهی، علم خداوند، کثرت و وحدت در وجود و تشبیه و تنزیه را می‌توان در آن یافت. أسماء الهی را می‌توان از دو منظر مورد بررسی قرار داد:

۱. منظر وجود شناختی أسماء که ماهیت أسماء و نسبتی که با ذات دارند، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. منظر پدیدار شناختی که اقسام و انواع أسماء و صفات، مراتب و حضرات اسمائی، نسبت از أسماء جزئی و کلی، احادیث أسماء، تفاضل مظاهر أسماء، نسبت أسماء با یکدیگر و سایر پدیده‌های مربوط به آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

أبوهاشم جعفری گوید: نزد آن حضرت<sup>(ع)</sup> بودم که مردی از ایشان پرسید: خداوند در کتابش برای خود نام‌ها و صفاتی را ذکر کرده است. آیا نام‌ها و صفات خداوند، خود او هستند؟

امام<sup>(ع)</sup> فرمود: «إِنَّ لِهَذَا الْكَلَامِ وَجْهَيْنِ إِنْ كُنْتَ تَقُولُ هِيَ هَوَايَ إِنَّهُ ذُو عَدَدٍ وَ كَثْرَةٍ؛ فَتَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ. وَإِنْ كُنْتَ تَقُولُ هَذِهِ الصِّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ لَمْ تَزَلْ فَإِنَّ لَمْ تَزَلْ؛ مُحْتَمَلٌ مَعْنِيْنِ. فَإِنْ قُلْتَ لَمْ تَزَلْ عِنْدَهُ فِي عِلْمِهِ وَ هُوَ مُسْتَحَقُّهَا؛ فَنَعَمْ. وَإِنْ كُنْتَ تَقُولُ لَمْ يَزَلْ تَصْوِيرُهَا وَ هَجَاؤُهَا وَ تَقْطِيعَ حُرُوفِهَا؛ فَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ غَيْرُهُ بَلْ كَانَ اللَّهُ وَ لَا خَلْقَ ثُمَّ خَلَقَهَا وَ سَيَلَّةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ يَتَضَرَّعُونَ بِهَا إِلَيْهِ وَ يَعْبُدُونَهُ وَ هِيَ ذِكْرُهُ وَ كَانَ اللَّهُ وَ لَا ذِكْرَ وَ الْمَذْكُورُ بِالذِّكْرِ هُوَ اللَّهُ الْقَدِيمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ؛ أَيْنَ سَخَنَ تَوَدُّ وَ وَجْهَهُ دَارِدُ. أَكْرَ بْكَوِيِي أَن هَا هَمَانَ خَدَا هَسْتَنْدُ، يَعْنِي دَر خَدَاوَنْد كَثْرَت جَاي دَاشْتَه وَ اُو مَرْكَب اسْت، اَيْن مَعْنَا دَر خَدَا مَتَصَوَّر نَيْسْت وَ خَدَا بَرْتَرَاز اَيْن مَعْنَاي اسْت؛ وَ اَكْر مَنْظُورَت أَن اسْت كِه اَيْن صِفَات وَ نَام هَا هَمَوَارَه بَا خَدَا بُوْدَه اسْت، هَمَوَارَه بُوْدَن دُو مَعْنَا دَاَرِد: اَكْر بْكَوِيِي

این صفات جاودانه در علم و دانش خداوند بوده و او شایسته آن هاست، این حروف کلماتش نزد او بوده، پس خداوند برتر است از این که چیزی با او بوده باشد، بلکه خداوند بوده در حالی که مخلوقی با او نبود، آن گاه اَسْمَاء و صفات را به عنوان وسیله یاد کردن او، خلق کرده و خدا بود و نام و یادی نبود و آنچه یاد می شود، همان خداوند جاودانه ای است که همواره بوده است».

«و الأسماء و الصفات مخلوقات و المعانی و المعنى بها هو الله الذى لا يليق به الإختلاف و لا الإئتلاف و إنما يختلف و يأتلف المتجزى ء فلا يقال الله مؤتلف و لا الله قليل و لا كثير و لكنّه القديم فى ذاته لأنّ ماسوى الواحد متجزى ء و لا متوهم بالقلّة و الكثرة و كلّ متجزى ء أو متوهم بالقلّة و الكثرة كلّ متجزى ء أو متوهم بالقلّة و الكثرة فهو مخلوق دالّ على خالق له؛ و أسماء و صفات الهى مخلوق اويند و معانى آن ها و مقصود آن ها خدایی است که اختلاف و همبستگی در او جای ندارد، چرا که اختلاف و همبستگی در اموری صدق می کند که مرکب و دارای اجزاء باشد. از این رو نمی توان گفت خداوند همبستگی پیدا کرده است و نه این که خدا کم و زیاد است؛ و لکن خداوند در ذاتش قدیم و ازلی است و هر چیزی که بیش از یکی باشد، مرکب است و خداوند یگانه ای است که ترکیب در او نیست؛ و توهم کمی و زیادی در او جای ندارد و هر مرکبی از توهم شده ای به کمی و زیادی مخلوق اوست و راهنمایی است بر آن که خالق و آفریدگاری دارد».

«پس در این سخت که: «إِنَّ اللَّهَ قَدِيرٌ؛ خداوند قادر است» خبرت آنه لا يعجزه شئى فنفيت بالكلمة العجزو جعلت العجز سواه؛ در حقیقت خبر می دهی که هیچ چیز او را ناتوان نمی کند و با این کلمه عجز را از خدا دور ساخته و عجز را در غیر او قرار دادی».

و همچنین در این سخن که: «إِنَّ اللَّهَ عَالِمٌ؛ خداوند داناست»، إِنَّمَا نَفَيْتَ بِالْكَلِمَةِ الْجَهْلَ وَ جَعَلْتَ الْجَهْلَ سَوَاءً وَإِذَا أَفْنَى اللَّهُ الْأَشْيَاءَ أَفْنَى الصُّورَةَ وَ الْهَجَاءَ وَ التَّقْطِيعَ وَ لَا يَزَالُ مَنْ لَمْ يَزَلْ عَالِمًا؛ جهل را از او زدودی و جهل را غیر او دانستی و هرگاه خداوند اشیاء را فانی ساخت، صورت و حروف و کلمات را نیز فانی ساخته است و همواره و جاودانه و دانا بوده است».

آن مرد گفت: پس چگونه پروردگاران را شنوا و بینا نامیدیم؟  
امام فرمود: «لأنه لا يخفى عليه ما يدرك بالأسماع و لم نصفه بالسمع المعقول فى

الرأس وكذلك سمينا بصيراً لأنه لا يخفى عليه ما يدرك بالأبصار من لون أو شخص أو غير ذلك ولم نصفه ببصر لحظة العين؛ زیرا هرچه را گوش‌ها می‌یابند، از دید او مخفی نمی‌باشد. او را به گوش‌ی که در سرقرار دارد توصیف نمی‌کنیم و همچنین خداوند را بینا می‌نامیم زیرا آن‌چه دیدگان درک می‌کنند، از دید او مخفی و پنهان نمی‌باشد، رنگ باشد یا شخصی یا غیر این‌ها و او را به دیدگان که در سرقرار داشته و می‌بیند، توصیف نکرده‌ایم».

« و كذلك سمينا ربنا قوياً لا بقوة البطش المعروف من المخلوق ولو كانت قوته قوة البطش المعروف من المخلوق لوقع التشبيه ولاحتمل الزيادة وما احتمل الزيادة احتمل النقصان وما كان ناقصاً كان غير قديم وما كان غير قديم كان عاجزاً وكذلك سمينا لطيفاً لعلمه بالشئ اللطيف مثل البعوضة وأخفى من ذلك وموضع النشوء منها والعقل والشهوة للسفاد والحدب على نسلها وإقام بعضها على بعض ونقلها الطعام والشراب إلى أولادها في الجبال والمفاوز والأودية والقفار، فعلمنا أنّ خالقها لطيف بلا كيف وإنما الكيفية للمخلوق المكيف؛ و همچنین پروردگاران را نیرومند و توانا می‌نامیم، منظور قدرت جسمانی که از مخلوق‌ها دیده‌ایم، نمی‌باشد و اگر نیروی او توانایی گرفتن که در مخلوقات است باشد، تشبیه در خداوند صورت گرفته و احتمال زیاد از مخلوقات در او می‌رود و آن‌چه احتمال زیاد دارد، ناقص باشد و آن‌چه ناقص باشد، قدیم و ازلی نیست و هرچه قدیم نباشد، عاجز و ناتوان است. و همچنین او را دقیق و باریک بین نامیدیم چرا که به اشیاء کوچک همچون پشه و پنهان‌ترازان و مولکول‌های بدنشان آگاه است و نیز به غریزه و شهوات آنان برای تولید نسل و توجه به آن و جایگزینی گروهی از آنان در جایگاه دیگران و انتقال غذا و آب به فرزندان‌شان در کوه‌ها و بیابان‌ها و دشت‌ها و بیشه‌ها آگاه است. از این رو دانستیم آفریدگار آن باریک بین است و چگونگی ندارد و چگونگی داشتن برای آفریده شده‌ای است که آن‌گونه خلق کرده است».

«فربنا تبارك وتعالى لا شبه له ولا ضد ولا ند ولا كيف ولا نهاية ولا تبصار بصر ومحرم على القلوب أن تمثله وعلى الأوهام أن تحده وعلى الضمائر أن تكونه جلّ و عزّ عن أداة خلقه وسمات بريته وتعالى عن ذلك علواً كبيراً؛ پس پروردگار بزرگ ما شبیه نداشته و ضدّ و همانندی ندارد و کیفیتی برای او نبوده و نهایتی ندارد و دیدگانی بر او واقع نمی‌گردد و بر قلوب حرام است که او را به چیزی شبیه کنند و بر او هام که او

را محدود سازند و برجان‌ها که او را تکوّن و وجود بخشند، بتر و بزرگوارتر از آن است که دارای وسایل مخلوقاتش بوده و نام‌های آفریده‌هایش بر او صدق نماید و از همه این امور بسیار والاتر است»<sup>۲۰</sup>.

توضیح مختصر در مورد این حدیث: در ابتدا امام جواد<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: اگر منظور تراز آسمان و صفات که در تعداد و تکثیر است این است که این‌ها خود خدایند، به تعدّد و تکثیر قائل شده‌ای و خداوند بهتر از آن است. آن حضرت اصل حقیقت وجود را عاری از تعینات معرفی می‌کند. آسمان و صفات الهی گسیخته از ذات نیستند و تجلیات آن می‌باشند. به اعتبار دیگر آسمان حقایق عینیّه‌اند که ظهورات و بروزات تجلیات هویت مطلقه‌اند. مانند: عالم، قادر، رحمان، رحیم که عین ذات متصف به صفت علم، قدرت و رحمت است.

امام<sup>(ع)</sup> در ابتدای این حدیث به مبحث علم اشاره می‌فرماید. یکی از مباحث مهم در الهیات به معنای اخصّ، مسأله علم باری تعالی است. در عرفان مسأله اعیان ثابتۀ مطرح است و عین ثابتۀ را نوعی توجیه برای علم حق به ماسوی می‌دانند. علم حق به ماسوی قبل از خلق، از طریق اعیان ثابتۀ است. یعنی: حق صورت علمی آن‌ها را می‌داند. پس عین ثابتۀ هر شیء صورت علمیه آن است که در این عالم تعین پیدا کرده است. امام<sup>(ع)</sup> در این جا می‌خواهد بر چگونگی حمل اسماء و صفات الهی بر ذات او آگاهی دهد و می‌فرماید: «اگر منظور این است که این اسماء و صفات همواره با خدا بوده است، می‌تواند دو معنا داشته باشد: اگر بگویی خدا همیشه به آن‌ها علم داشته است و سزاوار بوده است یعنی: در ازل می‌دانست که ذاتش عالم، قادر، حی و مرید است، صحیح است و اگر صورت اسماء مورد نظرت باشد و گفته شود که صورت الفاظ وقتی ترکیب یافته، ازلی است، این صحیح نیست و به خدا پناه می‌برم که با او جز خودش چیزی باشد و بلکه خداوند بود و مخلوقی نبود.

رسول الله<sup>(ص)</sup> در این مورد فرموده است: «کان الله و لم یکن معه شیء».

سپس امام<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: «فایده اسماء این است که واسطه میان خلق و حق است. چون به واسطه آن اسماء، بندگان و مخلوقات خدا را می‌خوانند و می‌گویند: الله، رحمن، غفار؛ و برای رفع حاجات خود به ایشان تضرّع می‌نمایند. این همه با الفاظ است و کسی جز با اسماء نمی‌تواند با پروردگار خود مناجات کند. خداوند در قرآن

کریم می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (الأعراف، ۱۸۰/۷)؛ «و برای خدا، نام‌های نیک است؛ خدا را به آن [نام‌ها] بخوانید!»، پس تنها کسی که به وسیله ذکر زیاد می‌شود، خداوند قدیم است.»

امام جوادی<sup>(ع)</sup> آنگاه بیان می‌دارد که اَسْمَاء و صفات مخلوق‌اند و معانی اَسْمَاء و صفات، همان ذات احدی است، زیرا خداوند به وسیله اَسْمَاء و صفات از وجود خویش حکایت می‌کند. این اَسْمَاء و صفات، مختلف و به هم پیوسته‌اند درحالی‌که ذات خداوند نه مختلف است و نه به هم پیوسته. به این ترتیب هرچه غیر او به واسطه ترکیب و حدویش مخلوق است و دلالت بر آن دارد که وی را خالق است. حقیقت وجود وحدتی دارد که با کثرت تقابل ندارد. آن وحدت به وحدت ذاتی، حقیقی، انبساطی، اطلاقی، نفسی و عینی تعبیر می‌شود که برخاسته از متن ذات است و در آن کثرت لحاظ نمی‌شود و بلکه وحدتی است که بر تمام کثرات احاطه و انبساط دارد. یکی که همه را پر کرده است و این وحدت از نقطه نظر عرفانی فقط برای حق تعالی ثابت است.<sup>۲۱</sup>

این‌که گویی خدا تواناست و خدا عالم است: امام<sup>(ع)</sup> معانی صفات حقیقی در حق تعالی را به صفات سلبی بازگردانده است، زیرا تمام صفات سلبی باز به وجود مراجعت دارند. یعنی وقتی گفته می‌شود: خدا عاجز نیست، عجز که سلب قدرت است را از او سلب می‌کنی چون نفی در نفی، اثبات است. عجز و جهل در وجود مربوط به تعینات است. در متن وجود تغییر و تضاد وجود ندارد. همچنین بیان امام<sup>(ع)</sup> که می‌فرماید: «وَإِذَا افْنَى اللَّهُ الْأَشْيَاءَ أَفْنَى الصُّورَةَ وَالْهَجَاءَ وَالتَّقْطِيعَ وَلَا يَزَالُ مَنْ لَمْ يَزَلْ عَالِمًا»، استدلالی است بر بیان مغایرت میان حق تعالی و صورت اَسْمَاء و صفات و حروف آن‌ها از جهت نهایت و پایان کار، همچنان که از جهت آغاز نیز این گونه است. چون هر حادثی فانی شونده است و هرازلی و قدیمی باقی است. سخن در این جا این است که لفظ علم، حادث است و علم الهی ازلی، پس غیر آن می‌باشد و دیگر این‌که وقتی لفظ علم فانی می‌شود و نابود می‌گردد، پس آن کس که در ازل عالم بوده با آن کس که در ابد عالم است، متفاوت هستند و غیر آن است.<sup>۲۲</sup>

«و کذلک سمیناه بصیراً لآنه لا یخفی علیه ما یدرک بالأبصار من لون أو شخص أو غیر ذلک و لم نصفه ببصر لحظة العین». امام جوادی<sup>(ع)</sup> در این فراز بعضی از اَسْمَاء و صفاتی که میان خداوند و خلقش مشترک است را بیان می‌دارد و مقصود ایشان این



است که اطلاق آن اسما و صفات بر خدا و خلقش به یک معنا نیست و صفت در خالق به یک معنا و در مخلوق به معنا دیگری است و یا در یکی از آن دو به وجودی شدیدتر و کامل‌تر و در دیگری ضعیف و ناقص است.

همچنین او را لطیف می‌نامیم به واسطه علم او به هر چیز لطیف. علم به اشیاء لطیف؛ مانند پشه، و اعضای آن؛ مانند بال و پا و چشم، و قوای شنوایی و بینایی و حالاتش؛ همانند شعور و اراده و شهوت و محبت و مهرورزی و بیزارى و دشمنی؛ و افعلالش مثل حرکت و سکون و بردن غذا و آشامیدنی برای فرزندان، و غیر از این کارها؛ مانند مرگ و حیاتش و نفع و ضررش، و دیگر از لطایف خلق خود و باریکی‌های آفرینش خویش قرار داد و حق به واسطه علمش به لطایف کارها بدون کیفیت و چگونگی لطیف است. چون هر کیفیتی و هر صاحب کیفیتی مخلوق است.<sup>۲۳</sup>

شیخ صدوق در کتاب توحید می‌نویسد: لطیف اوست که دانای به معنای لطیف است یعنی: آن چیزی که بنده به آن اطاعت و فرمانبرداری نزدیک می‌شود و از معصیت و سرکشی دور می‌گردد و نیز خداوند لطیف است؛ یعنی: آنان را موفق می‌دارد و آنچه که به طاعت او و سپس به سرای کرامت و رحمتش نزدیکشان می‌سازد و از معصیت دورشان می‌کند و به واسطه علم و طاعت و فرمانبرداری دلش تلطیف پیدا کرده و ذاتش نورانی می‌گردد، لذا شایسته قرب و ارجمندی می‌شود.<sup>۲۴</sup>

«و کذلک سمینا ربنا قویاً لا بقوة البطش المعروف من المخلوق و لو کانت قوته قوّة البطش المعروف من المخلوق لوقع التشبیه و لا احتمال الزیادة و ما احتمال الزیادة احتمال النقصان و ما کان ناقصاً کان غیر قدیم و ما کان غیر قدیم کان عاجزاً»، امام (ع) در ادامه می‌فرماید: وقتی او را توانا می‌نامیم، توانایی مشابه مخلوق که از جنس قوای جسمانی است، نیست. قوای اعضا هر نیرویی را افاده می‌کند یعنی: می‌فهماند هر چه نیرو که می‌بینیم قائم به مخلوقات خداست، به عینه همان نیرو قائم به خود خدای تواناست بدون این که از خدا منقطع شده باشد.

«فرّبنا تبارک و تعالی لا شبه له و لا ضدّ و لا ندّ و لا کیف و لا نهاية و لا تبصار بصرو محرمّ علی القلوب أن تمثله و علی الأوهام أن تحدّه و علی الضّمائر أن تکونه جلّ و عزّ عن أداة خلقه و سمات برّيته و تعالی عن ذلك علواً کبیراً، وقتی ما خدا را به صفات او وصف می‌نماییم، گاهی ذات را چنان مجرد از صفات می‌گیریم که می‌گوییم در

ساحت ذات هیچ‌یک از صفات حضوری ندارد و ذات حق در مرتبه احدیت حتی از صفات مبراست. این اصطلاح تنزیه است. اما در تشبیه این‌که صفات الهی را باید بپذیریم، چون ما معانی لطف و قهر را درک می‌کنیم، این‌ها را به خداوند استناد می‌نماییم. در این استناد نظر بر تعالی و تنزیه است. پس خدا بیناست نه این‌که مثل ما با چشم می‌بیند و یا مهربان است نه مانند ما و نیز بقیه صفات او. لذا یک نوع همانندی ذهنی البته با قداست صورت می‌پذیرد.

امام در پایان اسماء تنزیهی و صفات قدسی حق را نام می‌برد تا پس از پایان صفات سلبی وجود که بیان شد، بسان خلاصه‌ای بر آن‌چه که شرح داده شده باشد، حق را از همه صفات تشبیهی تنزیه می‌نماید.

**یگانگی خداوند:** أبو‌هاشم جعفری در سؤالی دیگر به امام جواد<sup>(ع)</sup> عرضه داشت: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ (الإخلاص، ۱/۱۱۲)؛ «بگو خدا یکی است»، معنای یگانگی خدا چه می‌باشد؟ امام<sup>(ع)</sup> فرمود: «کسی که همه بر وحدانیت و یکتایی او اعتراف دارند. آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ (العنکبوت، ۶۱/۲۹)؛ «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را مسخر گرداند؟ گویند خداوند چنین نموده است. آن‌گاه بعد از این اعتراف برای خداوند شریک و یاور قائل می‌شوند».

آیه ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾: درباره این آیه قرآن که: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ (الأعمام، ۱۰۳/۶)؛ «دیدگان او را درک نکنند»، چه می‌فرمایی؟ فرمود: «یا ابا‌هاشم اوهام القلوب أدق من أبصار العيون أنت قد تدرک بوجهک السند و الهند و البلدان التي لم تدخلها ولم تدرک ببصرک ذلک فأوهام القلوب لا تدرکه الأبصار؛ ای ابا‌هاشم! توهمات ذهنی از دیدهای چشم‌ها دقیق‌تر و باریک‌تر است. گاه با توهمات ذهنیت، سند و هند و شهرهایی که داخل آن‌ها نشده‌ای را درک می‌کنی، اما با دیدگانت آن‌ها را درک نمی‌نمایی. پس توهمات ذهنی را دیدگان نمی‌یابند.

**توحید:** عبدالرحمان بن ابي نجران گوید: از آن حضرت<sup>(ع)</sup> در مورد توحید سؤال کرده و گفتیم: آیا او را به عنوان چیزی تصور بکنم؟ فرمود: «نعم غیر معقول و لا محدود فما وقع وهمک علیه من شیء فهو خلافه لا یشبهه شیء و لا تدرکه الأوهام کیف تدرکه الأوهام و هو خلاف ما یعقل و خلاف ما یتصور فی الأوهام إنما یتوهم شیء غیر معقول»

ولا محدود؛ آری! بدون آن که او را تعقل کرده و محدود نمایی. آن چه وهم و خیالت بر آن قرار گرفت که خدا آن چیز است، او خلاف آن است. چیزی شبیه او نبوده و اوهام او را درک نکنند. چگونه اوهام او را درک کنند در حالی که او خلاف آن چیزی است که عقل‌ها آن را درک کرده و اوهام او را به تصور درآورند. به درستی که او به صورت چیزی به ذهن در می‌آید که قابل تعقل نبوده و حدی برای آن نیست».<sup>۲۵</sup>

**پرستش پروردگار:** عبدالرحمان بن ابی‌نجران گوید: به امام جواد (ع) نامه نوشتم و از ایشان پرسیدم: آیا ما لفظ مهربان، بخشنده، یگانه، یکتا و بی‌نیاز را می‌پرستیم؟ امام (ع) در پاسخ مرقوم فرمود: «إِنَّ مَنْ عَبْدَ الْإِسْمِ دُونَ الْمَسْمُوعِ أَشْرَكَ وَ كَفَرَ وَ جَحَدَ وَ لَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً بَلْ عَبْدَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الْمَسْمُوعِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ، دُونَ الْأَسْمَاءِ إِنَّ الْأَسْمَاءَ صِفَاتٌ وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ؛ هر که نام را پرستد و نه کسی که بدان نامیده شده، نسبت به خدا شریک و رزیده و کافر شده و انکار او را نموده و درحقیقت چیزی را پرستیده، بلکه خدای یگانه یکتا و بی‌نیاز که به این نام‌ها نامیده شده را عبادت کن نه این نام‌ها را. این نام‌ها اوصاف و ویژگی‌هایی هستند که خود را به آن‌ها نامیده است».

**معنای صمد:** ابوهاشم جعفری گوید: معنای صمد را از آن حضرت جویا شدم، فرمود: «السيد المصمود إليه في القليل والكثير؛ آقایی که در هر کم و زیاد، به او توجه شود».<sup>۲۶</sup> صمد در لغت به معنای متوسل شدن، رفتن به سوی چیزی، آهنگ کردن و انتظار فرصت کشیدن و قصد کردن با اعتماد است.<sup>۲۷</sup>

بعضی از مفسرین، صمد را سید و بزرگی که از هر سوبه جانبش قصد می‌کنند، معنا نموده‌اند که این معنا از کلام امام جواد (ع) گرفته شده است. صمد از صفات فعل خداوند است؛ یعنی هر چیزی به سوی او منتهی می‌شود.<sup>۲۸</sup>

بنا بر حدیثی دیگر امام (ع)، صمد را «الذی لا سرة له؛ آن را گویند که ناف ندارد»،<sup>۲۹</sup> معنا نموده است و در پاسخ ابوهاشم که آیا صمد آن است که درون تهی نباشد، فرمود: «کلّ ذی جوف له سرة؛ آنچه چیزی در درون دارد، برای او ناف است».<sup>۳۰</sup> به طور کلی راجع به معنای صمد که صفت خداوند است، دو دسته روایت وارد شده است.

دسته اول: روایاتی است که به معنای مورد توجه و مورد نیاز تفسیر نموده‌اند، یعنی: خداوند بی‌نیازی و استغنائی کامل دارد و همه مخلوقات به او نیازمندند و در حوائج خود

اورا مورد توجه قرار می دهند.

دسته دوم: روایاتی است که صمد را به معنای توپُر تفسیر کرده اند در مقابل مخلوقات که میان تهی و خالی هستند.

البته این دو معنا منافاتی با یکدیگر ندارند، زیرا آن که غنی بِالذَّات و کامل از تمام جهات شد و در مقابل مخلوقی محتاج قرار گرفت، قهراً این فقیر به آن غنی متوجه می شود و به او نیاز می برد.<sup>۳۱</sup>

**سوره قدر:** یکی از سوره هایی که مورد توجه خاص امام جواد<sup>(ع)</sup> بود و ایشان تأکیدات ویژه ای برای ملازمت با این سوره فرموده اند، سوره قدر می باشد. این سوره شامل پنج آیه است که از نظر عرفا در ارزیابی عارفانه نیز در پنج ساحت خلاصه می شود.

امام جواد<sup>(ع)</sup> از امیرالمؤمنین علی<sup>(ع)</sup> روایت می کند که به عبدالله بن عباس فرمود: «ليلة القدر در هر سالی است و در این شب امر نازل می شود، همچنین امر ولایت و صاحبان ولایت بعد از رسول الله<sup>(ص)</sup> نازل می شوند». این عباس پرسید: آنان چه کسانی اند؟ فرمود: «من و یازده نفر از صلب من که خواهند آمد».<sup>۳۲</sup>

امام جواد<sup>(ع)</sup> به حسن بن عباس بن حریش فرمود: «خداوند راجع به شب قدر می فرماید: ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ (الدخان، ۴/۴۴)؛ در آن شب هر امری بر اساس حکمت [الهی] تدبیر و جدا می گردد». محکم یک چیز است. هر کس بی اختلاف حکم کند، حکمش حکم خدای عزوجل است و هر که حکمی کند که در آن اختلافی باشد و خود را مصیب داند، به حکم طاغوت حکم کرده است».<sup>۳۳</sup>

بنا بر روایت دیگر امام می فرماید: «ای شیعیان! با سوره قدر با مخالفان خود مخاصمه و مباحثه کنید تا پیروز شوید. به خدا قسم که پس از پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> این سوره حجّت خدای تبارک و تعالی است».<sup>۳۴</sup>

امام مداومت بر قرائت سوره قدر در طول روز را بسیار سفارش می فرمود. اسماعیل بن سهل گوید: به امام جواد<sup>(ع)</sup> نامه نوشتیم که مدیون هستیم، برایم دعا بفرما! امام<sup>(ع)</sup> نوشت: «از خدا بسیار طلب آمرزش کن و زیانت را به خواندن سوره قدر وادار نما».<sup>۳۵</sup>

**ناسخ و منسوخ:** از امام جواد<sup>(ع)</sup> در مورد آیات ۱۰۶ و ۱۰۷ سوره بقره روایاتی بیان شده است. مفسران این دو آیه را به عنوان مصادیق معنایی نسخ<sup>۳۶</sup> ذکر نموده اند.

﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* أَلَمْ تَعْلَمْ﴾

أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ؛ «هیچ آیه ای را منسوخ یا ترک نمی کنیم مگر آن که بهتر از آن یا همانند آن را می آوریم. آیا نمی دانی که خدا بر هر کاری تواناست؟ آیا نمی دانی که خدا فرمانروای آسمان ها و زمین است و شما را جز او یاری و یآوری نیست؟».

از این آیه معلوم می شود که منظور از نسخ از بین بردن آیه نیست، بلکه از اثر انداختن آن با حفظ اصل آن است.

امام جواد<sup>(ع)</sup> در مورد «مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ» می فرماید: «آیه به معنای: بآن نرفع حکمها است. «أَوْ نُنَسِّهَا» به معنای: بآن نرفع رسمها و نزیل عن القلوب حفظها و عن قلبک یعنی: اثر آن را از قلوب و از قلب تو زایل می کنیم».<sup>۳۷</sup>

و در مورد «نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا» یعنی: بخیر لکم. وقتی خداوند می فرماید: هر آیه ای را نسخ کنیم یا از اثر بیندازیم، بهتر آن را می آوریم یا مثل آن را، آن آیه دومی برای شما اجر بیشتری دارد و بیش از آیه منسوخه برای شما مصلحت دارد. پس غرض خداوند از بیان این آیه این بوده است که آیه ای را نسخ نمی کنیم و تبدیل به آیه دیگر نمی کنیم مگر در آن مصالح شما مورد نظر ما است. آوردن جمله: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» نشان دهنده آن است که خداوند قادر بر نسخ است. او قادر به هر چیزی است؛ و در مورد: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» او به تدبیر و مصلحت عالم است و همه تصرفات ما تحت نظر حق است. خداوند عالم بر مصالح است و شما را در مصالحتان یاری می کند. لذا جز خداوند کمک کننده و یآوری نیست.

علامه طباطبایی در مورد آیه نسخ چنین نتیجه گیری می کند:

۱. نسخ مخصوص احکام شرعیّه نیست و در امور تکوینی هم جریان دارد.
۲. نسخ نیازمند به دو طرف است: ناسخ و منسوخ.
۳. ناسخ کمالات و مصالح منسوخ را در بر دارد.
۴. ناسخ در ظاهر با منسوخ مخالف است ولی در این که هر دو دارای مصلحتند، شریک می باشند. لذا تناقضی در میان آن ها نیست.
۵. نسبت میان ناسخ و منسوخ با نسبت عام و خاص، مطلق و مقید، تفاوت بسیار دارد. چون ناسخ و منسوخ اگرچه ظاهراً با هم منافات دارند و چیزی که این منافات

را برمی دارد همان مصلحت و حکمت موجود در آن هاست که با ظهور لفظ منافات برطرف می شود.<sup>۳۸</sup>

**عزت مؤمن:** امام جواد<sup>(ع)</sup> عزت مؤمن را در بی نیازی او از مردم می داند و می فرماید: «عزّ المؤمن غناه عن الناس؛ عزت و شخصیت فرد با ایمان در آن است که چشمش به دست مردم نباشد».<sup>۳۹</sup> و به آنان امیدوار نباشد، بلکه تنها نیازش به بی نیاز مطلق باشد. به عبارت دیگر فقیر الی الله باشد و بی نیاز از مردم. خداوند در قرآن کریم می فرماید: ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (فاطر، ۱۵/۳۵).

**برادری:** امام جواد<sup>(ع)</sup> می فرماید: «الناس إخوان فمن كانت اخوته في غير ذات الله فإنها تحوّر عداوة و ذلك قوله تعالى: ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ (الزخرف، ۶۷/۴۳)؛ مردم همه با هم برادرند. اگر این برادری در غیر مسیر خداوندی باشد، دشمنی به دنبال خواهد داشت و این گفتار خدای بزرگ است که: در چنین روزی برادران با یکدیگر دشمنی می ورزند غیر از اهل تقوا».<sup>۴۰</sup>

این که امام<sup>(ع)</sup> می فرماید: «آن دوستی که برای غیر خدا باشد به دشمنی می انجامد» و به آیه فوق استناد می کند، این است لازمه دوستی که طرفین همدیگر را در مهمات کمک کنند و اگر در غیر رضای خدا باشد، در حقیقت به بدبختی و شقاوت و عذاب دوست خود کمک کرده است.

**هوای نفس:** امام جواد<sup>(ع)</sup> فرمود: «من أطاع هواه أعطى عدوه مناه؛ آن کس که پیروی هوای نفس کند، دشمن خود را به آرزوهایش رسانده است».<sup>۴۱</sup> - چون با تباه کردن خودش، دشمنانش را شاد می گرداند -.

هوی به معنای دوست داشتن و میل به چیزی است، چه امر ممدوح و چه مذموم باشد. خداوند در این باره می فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ (النازعات، ۴۱ و ۴۰/۷۹)؛ «و کسی که از مقام پروردگارش بیم داشت و از هوای نفس خویش جلوگیری نمود، جایگاه او در بهشت است. همچنین در آیه دیگر فرمود: ﴿وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (ص، ۲۶/۳۸)؛ «پیروی از هوای نفس نکن که تورا گمراه می کند».

میزان در ضدیت با حق، تبعیت از هوای نفس است و میزان در جلب حق، متابعت از شرع و عقل است و هر قومی که به تبعیت از هوای نفس گام بردارد، به همان میزان از

حق دور شده و محجوب از حقیقت و انوار کمال انسانیت می‌گردد. آن حضرت فرمود: «راکب الشّهوات لا تُستقال عشرته؛ آن کس که بر مرکب شهوات نفسانی اش سوار شود و از آنها اطاعت کند، لغزش و انحراف او قابل جبران نیست».<sup>۴۲</sup>

### نتیجه

بعد از شهادت امام رضا<sup>(ع)</sup>، فرزندش امام جواد<sup>(ع)</sup> پایه‌های امامت را استوار ساخت عنوان از و خط وصایت و رهبری را در اهل بیت<sup>(ع)</sup> ادامه داد و حفظ نمود. وجود آن حضرت به عنوان وصی و امام با این که مدت کمی با پدر بزرگوار خویش بسربرده بود و از کسی علم و معرفت فرا نگرفته بود، در مقابله با همه مدعیان علوم آن زمان که در اوج شکوفایی و پیشرفت و دوره انتقال علوم بود، به گونه‌ای بود که توانست به خوبی از عهده آن برآید و قبول امامت ایشان از طرف شیعیان، از بزرگ‌ترین ادله و براهین حقانیت این خط بود. امام<sup>(ع)</sup> در شناخت قرآن و تبیین موضوعات قرآنی و تفسیر آیات آن اشارات و بیانات مبسوطی دارد. آن حضرت در کنار بیان معارف قرآنی، به تعلیم روش فهم و تفسیر قرآن پرداخته و شیوه صحیح تفسیر و استفاده از قرآن را به شاگردان خود می‌آموختند. همچنین آن حضرت با تفاسیر و دیدگاه‌های نادرست در باره قرآن به مقابله می‌پرداختند. زمانی که حکومت عباسی با شیوه‌های مختلف موفق به سرکوبی امام و خط فکری ایشان نشد، سرانجام وی را به شهادت رسانید.

١٨. تفسير و مفسران، ١٧/١.
١٩. الميزان، ٤/١.
٢٠. الكافي، ١٥٧/٢، بحار الأنوار، ٤/١٥٣ و: ٨٢/٥٤.
- الاحتجاج، ٢/٤٤٢.
٢١. تأملات فلسفي / ١٦٤.
٢٢. ترجمه شرح الكافي «كتاب توحيد»، ١١٦/١.
٢٣. بي کران تسبيح / ٧٥-٧٦.
٢٤. ترجمه شرح الكافي «كتاب توحيد»، ١/٤٤٢.
٢٥. الكافي، ١/١٠٩.
٢٦. همان / ١٦٧.
٢٧. رك: منتهى الارب؛ تفسير الميزان / ذيل «صمد».
٢٧. الميزان، ٢٠/٨٨٨.
٢٩. تحف العقول / ٨٢٤.
٣٠. همان.
٣١. بي کران تسبيح / ١٨٤.
٣٢. بحار الأنوار، ٩٤/١٥.
٣٣. الكافي، ١/٢٤٨.
٣٤. همان / ٢٤٩.
٣٥. همان، ٥/٣١٧.
٣٦. نسخ در لغت به معنای از بين بردن و ازاله نمودن است. فرهنگ فارسی معين ذيل واژه «نسخ».
٣٧. موسوعة امام جواد<sup>(ع)</sup>، ٢/٢٢٠.
٣٨. الميزان، ١/٣٤٦.
٣٩. بحار الأنوار، ٧٥/٣٦٥.
٤٠. كشف الغمّة في معرفة الأئمّه، ٢/٣٤٩.
٤١. بحار الأنوار، ٢٣/٢٥٩ و: ٧٨/٣٦٤.
٤٢. اعلام الدين، ٣٠٩.

١. اختيار معرفة الرجال / ٥٩٦؛ الإرشاد / ٦١٤؛ إعلام الوري بأعلام الهدى، ٢/٨٦.
٢. الإرشاد / ٦١٥؛ تهذيب الأحكام، ٦/٩٠.
٣. إعلام الوري بأعلام الهدى، ٢/٩١؛ مناقب آل أبي طالب، ٤/٣٧٩.
٤. تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام، ٤٤٧/٥؛ الفصول المهمة / ٢٦٢.
٥. رك: إعلام الوري بأعلام الهدى، ٢/٩١، مناقب آل أبي طالب، ٤/٣٧٩.
٦. إرشاد، ٦١٥؛ الكافي، ١/٤٩٢؛ إعلام الوري بأعلام الهدى، ٢/٩١.
٧. مناقب آل أبي طالب، ٤/٣٨٢.
٨. الكافي، ٥/١١٢.
٩. الهداية الكبرى / ٣٠٦-٣٠٧.
١٠. الكافي، ١/٣٢٤؛ الهداية الكبرى / ٣٠٨.
١١. الكافي، ١/٤٩٣.
١٢. سلوة الحزين، ٨٩؛ جمال الأسبوع / ١٧٩.
١٣. رك: كشف الغمّة في معرفة الأئمّه، ٣/١٦٧ و ١٧٣ و ٢٤٦؛ أعيان الشيعة، ٤/٢٤٢.
١٤. مروج الذهب، ٤/٣٤٩.
١٥. تاريخ بغداد، ٤/٩٠. در آنجا آمده است كه امام در روز سه شنبه ششم ذى حجه سال ٢٢٠ درگذشت.
١٦. المقالات والفرق / ٩٩؛ فرق الشيعة / ٩١؛ الكافي، ١/٤٩٢؛ الإرشاد / ٦١٥؛ تهذيب الأحكام، ٦/٩٠؛ إعلام الوري بأعلام الهدى، ٢/١٠٦.
١٧. المقالات والفرق / ٩٩؛ فرق الشيعة / ٩١؛ الكافي، ١/٤٩٢؛ الإرشاد / ٦١٥؛ مروج الذهب، ٤/٣٤٩؛ تهذيب الاحكام، ٦/٩٠.